

نشان می‌دهد، و نیز همین تاریخ، رشته ارتباط عقلی بشر را از دورترین زمان گذشته تا دورترین زمان آینده به یکدیگر، به صورتی ناگسسته اتصال می‌دهد، چه هر نسلی همان گونه که از میراث علمی و اکتشافی نسلهای گذشته سود می‌برد، به همان گونه، بر وی واجب است که این میراث گرانها را حفظ کند و بر آن بیفزاید تا آیندگان از آن سود ببرند... فهم تاریخ علوم و روش پیشرفت و اسباب ترقی یا انحطاط آنها برای کسی حاصل می‌شود که بر اخبار دانشمندان آگاه باشد، و به شناختن اوضاع و احوال روزگاری که در آن می‌زیسته‌اند توجه کند. تاریخ علوم شامل دو قسمت است: قسمتی از آن شرح حال حکیمانی است که در فن مورد بحث صاحب نظر بوده و در آن تألیفاتی داشته‌اند و قسمت دیگر بیان اندیشه‌ها و اکتشافات و اختراعات ایشان است و کارهایی که برای کاملتر کردن دانسته‌های پیشینیان صورت داده‌اند...»^۱

علم نجوم در تاریخ نجوم اسلامی اثر نلینو ضمن بحث در پیرامون حدود دانش اعراب در دوره جاهلیت و آغاز اسلام چنین آمده است:

«دوره خلفای راشدین از لحاظ علوم عقلی، تفاوتی با دوره جاهلیت نداشت چه زمان آشوبها و جنگهای داخلی و کشورگشایی و جهاد برای گسترش آیین اسلام و برافراشتن پرچمهای پیروزی آن در سرزمینهای دور دست بود. به همین جهت در این دوره مسلمانان جز به سیاست و جهاد و به دست آوردن غنیمت و امور دینی و شعر توجهی نداشتند و بازار علم به نهایت درجه، بی‌رواج بود. پس از تأسیس دولت امویان... خلفای بنی‌امیه پس از فراغت از امور سیاسی... تنها به احیای علوم جاهلیت و خوشگذرانی پرداختند... فقط خالد بن یزید بن معاویه را باید استثنا کرد. وی که حکیم آل مروان است، در مصر دانشمندان را به ترجمه آثار یونانی به عربی تشویق می‌کرد، شخصاً به طب، احکام نجوم و کیمیا رغبت تمام داشت و گویند نزد حکیمان اسکندرانی کیمیا تحصیل کرد و تألیفاتی به وی منسوبست»^۲. خلاصه آنکه مسلمانان در قرن اول و اوایل قرن دوم هجری از علم نجوم و دیگر علوم ریاضی و طبیعی دور بودند... و احادیثی وضع کرده‌اند که انسان عاقل نمی‌تواند بی‌ببرد و سخن را در خرافات به درازا کشانیده‌اند... از جمله مطهر بن طاهر مقدسی از علمای قرن چهارم در کتاب «البدء والتاریخ» می‌نویسد: ابو حذیفه، از عطاء نقل کرده است که گفت به من خبر رسیده است که طول و عرض خورشید و ماه نهصد فرسخ

۱. تاریخ نجوم اسلامی اثر نلینو، ترجمه احمد آرام، ص ۱۲ و ۱۵.

۲. دایرة المعارف فارسی، جلد یک، ص ۸۷۷.

در نهصد فرسخ است و ضحاک گفت که آن را حساب کردم و نه هزار فرسخ یافتیم... از عکرمه به ما روایت کردند که گفت بزرگی خورشید به اندازه دنیا و ثلث آن است و بزرگی ماه درست به اندازه دنیاست و از مقابل روایت است که گفت ستارگان به مانند قندیلها از آسمان آویزانند...»^۱

با گذشت زمان، افکار و اندیشه‌های خُرانی جای خود را به حقایق علمی داد. به عقیده نلینو «هر نسلی همان گونه که از میراث علمی و اکتشافی نسلهای گذشته سود می برد به همان گونه بر وی واجب است که این میراث گرانبها را حفظ کند و بر آن بیفزاید تا آیندگان از آن سود ببرند... تاریخ علوم سراسر داد و ستد است، آنچه را که قومی ابداع و اختراع کرده، قومی دیگر پذیرفته و بر آن افزوده است... آیا روزی که دو دانشمند ایتالیایی «ولتا» و «گالوانی» به راز برق پی بردند و پیلهایی را که به نام آنها معروف است اختراع کردند، چه کسی خیال می کرد که روزی همین برق در تمدن بشری مقامی را که امروز پیدا کرده است خواهد داشت و در پی آن، چه تغییرات عظیمی در زندگی پیدا خواهد شد و بشریت چه سود عظیمی از آن خواهد بُرد؟»^۲

وسایل و آلات مکانیکی در دوران بعد از اسلام

مکانیک
به نظر بارون کارا دوو^۳ در رشته مکانیک نگاهداری از دو اثر مهم علم یونانی را مدیون مسلمانان هستیم، یکی مکانیک هرون اسکندرانی و دیگر پنوماتیک^۴ فیلون بیزانسی. - از مسلمانان درباره مکانیک اندک چیزی به یادگار مانده است، در حالی که درباره علوم دیگر، همچون حساب و نجوم آثار فراوانی در دست است. نسخه کتاب احمد بن موسی در مکانیک در واتیکان و نسخه مصور شده آن در برلین و گوتا موجود است... و در آن توضیحاتی درباره اشکال گوناگون قواره و چراغهایی که سطح روغن در آنها ثابت می ماند، و منابع آب با سطح ثابت همچون در ساعت‌های آبی آمده است.

۱. تاریخ نجوم اسلامی، اثر نلینو، ترجمه احمد ارام، از ص ۱۵ به بعد.

۲. تاریخ نجوم اسلامی، پیشین، ص ۱۷.

3. Baron Cara de vauz

4. pneumatic

از دانشمندان مسلمان در رشته مکانیک «بجزری» موقعت و مقام منازعی دارد. وی خود آلات مکانیکی ساخته و در کتابهای قدیمی مطالعه فراوان کرده و کتاب خود را به سال ۶۰۲ هـ (۱۲۰۵ - میلادی) به فرمان «قرا ارسلان» در دیار بکر تألیف کرده و در مقدمه کتاب هم از لحاظ ساختن آلات و هم از جهت عرضه کردن نظریه‌ها، مدعی اصالت و ابتکار اثر خود شده است: «این کتاب مشتمل بر رفع نقایص آثار گذشتگان و نظریه‌هایی است که از نتایج استنباط کرده‌ام، و قضایایی که خود واضح آنها بوده و گمان ندارم کسی پیش از من آنها را طرح کرده باشد، من یقین دارم همه کسانی که این کتاب را می‌خوانند از کوشش من قدردانی خواهند کرد.» در آثار اسلامی به ندرت می‌توان کسی را یافت که به این صراحت به سهم خود در پیشرفت علم اشاره کرده باشد. کتاب به شش بخش تقسیم شده است: ساعتهای آبی، ظرفهای شگفت‌انگیز، طشت، ابرق، حوضها و فواره‌ها، آسیابهای بالابرنده آب. این عناوین نشان می‌دهد که کتاب از گونه کتاب فیلون است. به میانجیگری این رساله و آثار فنی و اطلاعاتی که از مؤلفان دیگر در دست است می‌توان از آلات مکانیکی مورد استعمال در مشرق زمین، و ساعتهای آبی، اُرگها و آلات سوت‌زننده و خودکارها و تلمبه‌ها و فواره‌ها و آسیابهای آبی و بادی و ترازوها، اطلاعاتی به دست آورد. ایرانیان و اعراب، ساعت آبی می‌ساختند و ساعتی که هارون‌الرشید برای شارلمانی فرستاد مؤید این معنی است، و این بطوطه نیز، در سفرنامه خود از ساعت آبی و فواره‌یی در مسجد اموی دمشق سخن گفته است.^۱

در آثار دانشمندان اسلامی، نوشته‌های فراوانی درباره ترازو موجود است. فارابی فیلسوف در تقسیم‌بندی خود از علوم، مقاله‌ای درباره علم اجسام وزن دارد - ابن سینا علم اوزان را شاخه‌ای از علم هندسه شمرده است... مقاله‌های متعددی به ترازوی ایستایی «هیدرواستاتیک» اختصاص دارد که در آن جسم وزن کردنی مطابق روش «ارشمیدس» در آب فرو می‌رود - در آثار گذشتگان کارهای مربوط به مهندسی و راه‌سازی و پل‌سازی و کانال‌کشی و ساختن بناهای عظیم و دژها، بطور منظم و با روش علمی مورد مطالعه و تحقیق فرار نگرفته است.

پلی عظیم و تاریخی
یاقوت حموی ضمن توصیف آثار ساسانیان از پلی که به دستور
مادر اردشیر بنا شده سخن می‌گوید و آن دو پل است «یکی در

۱. هارون کارا دووو متفکران اسلام، ج اول، جغرافیدانان، علوم ریاضی و طبیعی، ترجمه احمد آرام، ص ۱۶۷ به بعد.

اهواز و دیگری که از عجایب دنیا است میان ایذج و ریاط قرار دارد و آن بر رودخانه خشکی است که جز در ایام بارندگی، آب ندارد، ولی در این هنگام همچون دریا خروشان می‌شود. گشادگی پل بر روی زمین هزار ذراع است و عمق آن ۱۵۰ ذراع و گشادگی پایین آن ده ذراع. برای ساختن پایه‌های پل، زمین را کتند و آن را با آهن و سرب پر کردند تا به سطح زمین رسید و هرچه بالاتر می‌آمد آن را تنگتر می‌کردند و میان پایه‌های پل و کنار وادی را تا ارتفاع ۴۰ ذراع با جوشهای آهن، آکندند و روی آن سرب گذاشته ریختند و آنگاه پل را روی آن پایه‌ها قرار دادند. یاقوت پس از آن می‌نویسد که این پل در دوره اسلام مدتی قابل استفاده نبود تا اینکه محمد بن احمد قمی و زیر حسن آل بویه سازندگان و مهندسان را فرا خواند و سخت در تعمیر پل کوشید. کارکنان در سبدهایی که بر قرقه‌ها آویخته بود پایین می‌رفتند تا به پایه پل برسند و چون به آنجا رسیدند سرب و آهن را گذاشتند و آنها را بر روی سنگها ریختند تا زدن طاق پل پس از چند سال میسر شد.^۱

«جرخها و دیگر دستگاههای آبگرد، در جهان اسلام، برای دو منظور به کار می‌رفت، یکی برای بالا کشیدن آب از چاهها و رودها به منظور آبیاری زمین یا سیراب کردن دامها، و دیگر برای به راه انداختن آسیابها^۲ - منابع مختلف مخصوصاً تاریخ سیستان، (تصحیح ملك الشعرای بهار) از وجود آسیای آبی و آسیای بادی در سیستان و دیگر نقاط خبر داده‌اند.

۱. همان کتاب، ص ۱۷۹ - ۱۸۰.

۲. همان کتاب، ص ۱۸۴.

www.Bakhtiaris.com

سیر تفکر و اندیشه‌های علمی و فلسفی در اواخر عهد سلجوقی

از اواخر دوره سلجوقیان، بازار فلسفه و تفکر علمی رو به کسادی نهاد و عناصر قشری و ظاهر بین بیش از پیش به تبلیغ عقاید خود پرداختند. راوندی مؤلف *راحة الصدور* در توصیف آغاز این دوران، در تاریخ آل سلجوق چنین می‌نویسد: «از برکت پرورش علما و علم دوستی و حرمت داشت سلاطین آل سلجوق بود، که در روی زمین خاصه ممالک عراقین و بلاد خراسان علما خاستند و کتب فقه تصنیف کردند و اخبار و احادیث جمع کردند و چندان کتب در محکم و مُتشابه قرآن و تفاسیر و صحیح اخبار با هم آوردند که بیخ دین در دلها راسخ و ثابت گشت، چنانکه طمّغهای بد دینان منقطع شد، و طوعاً اوکرهاً فلاسفه و اهل ملل منسوخ و تاسخیان و دهریان، بکلی سر بر فرمان شریعت، و مفتیان اُمت محمد نهادند و جمله اقرار دادند که الطَّرِيقُ كُلُّهَا مَسْدُودَةٌ بِالطَّرِيقِ مُحَمَّدٍ و هر بزرگی از علما، به تربیت سلطانی سلجوقی منظور جهانیان شد و به برکت قلم فتوی و قدم تقوی ایشان و نگاهداشت رعیت بر راه شریعت، مملکت آل سلجوق مستقیم شد...»^۱

پس از پایان حکومت سلجوقیان، در دوران قدرت خوارزمشاهیان، به علت بی‌توجهی سلاطین و امرا به امور فرهنگی، بیش از پیش بازار علم و فلسفه رو به کسادی نهاد.

نجم رازی، نویسنده *مرصاد العباد*، که در اواخر عهد خوارزمشاهیان می‌زیست، در شمار مخالفان و مُعاندان سرسخت فلسفه و تفکر علمی است. وی «... در موارد مختلف، در کتاب *مرصاد*، از ادیان غیر اسلامی، و فِرَقِ مَرْدُودَةِ جَزْوِ اسْلَام، از آن جمله از اباحیه (اباحیان)، اسماعیلیان (ملاحده) و اتحادیه و اهل تشبیه و اهل بدع و هوی، تاشخیه، دهریان (طباعیان) و مُعْظَلَه نام می‌برد و آنها را مردود می‌شمارد.

این مایه تعصب، علاوه بر اینکه دور از انصاف و فکر علمی است، خلاف سیره مشایخ و اولیاء است که جنگ ۷۲ ملت، همه را عنبر می‌نهند، و هرگز در این مباحث زنگهای گردن را به حجت قوی نمی‌داشتند... نجم رازی مانند اکثر مردم آن روزگار در اصول مذهب، پیرو اشعریان است و این مطلب در سراسر مرصادالعباد به خصوص در فصل چهارم، از باب چهارم آن به وضوح آشکار است... دشمنی میان فلاسفه که تنها «عقل» را وسیله ادراک حقایق می‌دانند و صوفیان که جانب «عشق» را می‌گیرند، نازگی ندارد، همانگونه که استاد فروزانفر در رساله «زندگی مولانا» روشن کرده است دشمنی صوفیان بیشتر از وقتی عمومیت یافت که امام محمد غزالی در کتابهای خود از جمله در تهافت الفلاسفه و المنقذ من الضلال فلاسفه را نکوهش کرد، و تکفیر بزرگان حکمت از جمله فارابی و ابن سینا را واجب شمرد. شاعران متصوف قرن ششم مانند سنائی و عطار و خاقانی و نظامی، از طعن و نکوهش در حق فلاسفه دریغ نکرده‌اند.

نجم الدین نیز، فلاسفه را به گناه پیروی از عقل، و تنها روی اظهار عدم احتیاج به شیخ، و به تهمت عدم متابعت از انبیاء و قول به اینکه «صانع عالم را در ایجاد فعل، اراده و اختیار نیست»، کافر و گمراه و دوزخی می‌شمارد و فلسفه و زندقه را یکسان می‌نهد: «طایفه‌ای که در معقولات به نظر عقل جولان کردند، و از مرتبات دل و دیگر مراتب خبر نداشتند، و به حقیقت، خود دل نداشتند، خواستند تا عقل با عقل را در عالم دل و سر و روح و خفی جولان فرمایند، لاجرم عقل را در عقیده فلسفه و زندقه انداختند»^۱

«فلاسفه را از اینجا غلط افتاد، که پنداشتند، صفت هوی و غضب و شهوت و شهزه و دیگر صفات ذمیمه بکلی محو باید کرد، سالها رنج بردند و آن بکلی محو نشد و لیکن نقصان پذیرفت، و از آن نقصان، دیگر صفتهای ذمیمه پدید آمد»^۲

«فلاسفه را از اینجا غلط افتاد که عمر در تبدیل اخلاق ذمیمه صرف کردند و متابعت انبیاء واجب نداشتند»^۳ نجم رازی تعصب را به جایی می‌رساند که «حتی برای حفاظت دین از آرایش فلسفه، مداخله تیغ بی‌دریغ را جایز می‌شمارد و تعصب آن «انمه متقی» را که فتوی قتل اساتذ عین القضاة و شیخ اشراق شهاب الدین شهروردی را صادر می‌کردند می‌ستاید، آنجا که گوید: «در دین انمه متقی بسیار بودند، پادشاهان دیندار که دین را از چنین آرایشها به تیغ بی‌دریغ محفوظ می‌داشتند تا درین عهد نزدیک چند کس را از

۱. مرصادالعباد، ص ۱۱۷.

۲. همان، ص ۱۸۲.

۳. همان، ص ۲۰۰.

مشهوران متفلسفه، به قتل آوردند و آن را جهاد اکبر شناختند.^۱ «... از میان فلاسفه، ختیم، صریحاً مورد طعن او قرار گرفته است و ظاهراً در مواردی نیز که بدون ذکر نام، به فلاسفه می‌تازد، امام فخر رازی را منظور دارد که معاند نیرومند و دشمن سرسخت عرفا در آن روزگار بود و موجب دریدری بهاء ولد پدر مولوی گردید.»^۲

«و نیز به تفتین شاگردان او مجدالدین بغدادی را فرا آب دادند.»^۳

نجم رازی به جای آنکه ریشه مفاسد اجتماعی و علت پیروزی مغولان را در غلط بودن سازمان نظامی، سیاسی و اقتصادی کشور و ناتوانی و خیانت زمامداران ایران و خلیفه بغداد جستجو کند، همه بدبختیها را ناشی از رشد تفکر فلسفی و علمی می‌داند و می‌گوید: «این آفت امروز در میان مسلمانی بسیار شده است که بسی جهال خود را به تحصیل این علوم مشغول کرده‌اند و آن را علم «اصول دین» نام کرده، تا کسی بر خُبت عقیده و فسق معامله ایشان واقف نشود، و بسی طالب علمان... در تمنای طلب علم برمی‌خیزند و سفرها می‌کنند و از اتفاق بد و جذلان حق، با صحبت متفلسفی می‌افتند و از آن نوع علم در پیس ایشان می‌نهند و به تدریج آن کفرها به نظر ایشان می‌آیند و در دل ایشان تحصیل آن علم، و اعتقاد بدان کفر و ضلالت که «حکمت و اصول» نام نهاده‌اند، شیرین می‌گرداند و آن بیچارگان کار نآزموده و از حقایق دین و مقامات اهل یقین بی‌خبر بوده در آن می‌آویزند. نفس ایشان بدان مغرور می‌شود، که ما محققان خواهیم بود و از تقلید خلاص خواهیم یافت، محقق خواهند بود اما در کفر، و از تقلید بیرون آیند، اما از تقلید ایمان، و هر عامی بیچاره که با یکی از اینها صحبت می‌گیرد، از دمها و نفسهای مرده این قوم هزارگونه شك و نقصان و خلل در ایمان او پدید می‌آید، و بسیار است که نفسی مستعد آن کفرها دارند، به تقلید، آن کفرها قبول می‌کنند و بکلی از دایره اسلام بیرون می‌افتند و شومی آن اعتقاد بد ایشان در دیگران سرایت می‌کند، چون شتر گروک که در میان شتران افتد، هر روز دیگری گروک شوند، و هیچ پادشاه را درد دین دامن جان نمی‌گیرد که در دفع این آفت کوشد... در این عهد، ائمه متقی کم ماندند که غمخوارگی دین کنند... لاجرم خوف آن است که از دین قال و قیلی که در افواه مانده است از پیش برخیزد و جهان قال و قیل کفر گیرد، آنچه حقیقت مسلمانی بود در دلها بنماند... از شومی چنین احوال است که حق تعالی قهر و غضب خویش را در صورت

۱. همان، ص ۳۹۴.

۲. رساله زندگی مولانا، ص ۱۰.

۳. به نقل از مرصادالعباد نجم رازی، به اهتمام دکتر محمد امین ریاحی، مقدمه مصحح، ص ۳۲ به بعد.

کفار تار فرستاده است... اما نفاق هم بر تفاوت آمد، نفاقی است در اسلام و نفاقی است در کفر... اما نفاق در کفر چنان است که این فلسفیان و دهریان و طباعیان و تاشخیان و ماحیان و اسماعیلیان می‌کنند چون در میان مسلمانان باشند گویند، مسلمانیم و اعتقاد ایشان آن کفرها و شبهتها باشد که نموده آمد، و چون به ابناي جنس خویش رسند، اعتقاد خویش آشکارا کنند و گویند، ما بدین مقلدان استهزا می‌کنیم...»^۱

اگر نوشته‌های نجم رازی را مقرون به حقیقت بدانیم، ناچار باید قبول کنیم که مقارن حمله مغول نیز پیروان مکتب مادی و فرقه معتزله در سراسر ایران به صورت گوناگون و به طریقی منظم و با برنامه‌ی دقیق و حساب شده به تبلیغ نظریات خود مشغول بودند و سعی می‌کردند نسل جوان و مستعد را با اصول عقاید و افکار خود آشنا سازند، تا هیچ گفته و نوشته‌ی را به تقلید و تبعید نپذیرند، بلکه ضمن مطالعه و پژوهش، آثار و افکار و نظریات و تبلیغات دیگران را با منک عقل بیازمایند، و آنچه با مبانی علمی و عقلی سازگار است بپذیرند، هر چه با عقل و استدلال و حقایق اسلامی منطبق و هم‌آهنگ نیست به دست فراموشی سپارند.

نظر کلی به سیر تفکرات فلسفی از قرن سوم تا قرن ششم هجری

در فاصله بین طلوع محمدبن زکریای رازی پزشک و فیلسوف عالیقدر قرن سوم هجری و ظهور شیخ شهاب‌الدین شهروردی در قرن ششم، عالیم اسلام، از جمله کشور ایران، از نظر سیر علوم و افکار و اندیشه‌های فلسفی، دستخوش تحولات و دگرگونیهای فراوان شده است. پس از پایان حکومت صد ساله بنی‌امیه و روی کار آمدن خلفای عباسی، طی پنج قرن، کم و بیش بازار تفکرات فلسفی و منطقی رواج داشت و چنانکه به تفصیل گفتیم بعضی از خلفای عباسی به پیروی از روش مأمون با بحث و مناظره و طرح مسائل عقلی و فلسفی روی موافق نشان می‌دادند، چنانکه معتصم و واثق نیز بیرو مکتب مأمون بودند و از حکما و فضلاي زمان حمایت و جانبداری می‌کردند، و از بحث و گفتگو با آنان لذت می‌بردند. ولی از قرن پنجم به بعد، مخصوصاً پس از روی کار آمدن متوکل،

خلیفه فاسد عباسی، آزاداندیشان و معتزله که برای عقل و استدلال بشری مقام و ارزش فراوان قابل بودند از صحنه فرهنگ و سیاست خلفای بغداد، طرد شدند و اشاعیره و علمای قشری و ظاهرین به قدرت و حکومت رسیدند و با مخالفان عقیدتی خود به جنگ و مبارزه برخاستند.

در ایران نیز در عهد سامانیان و غزنویان و سلجوقیان نه تنها ایران به استقلال سیاسی دست یافت بلکه زبان و ادبیات فارسی، زنده و احیا گردید، و افکار و اندیشه‌های فلسفی در طی این چند قرن رو به رشد و کمال رفت و مردمانی چون زکریای رازی، فارابی، ابوریحان بیرونی و ابن سینا ظهور کردند و افکار و اندیشه‌های علمی و فلسفی خود را برای استفاده علاقمندان، به رشته تحریر درآوردند.

به این ترتیب قبل از استیلای مغول، بلاد ماوراءالنهر و خوارزم و خراسان از معتبرترین مراکز فرهنگی و دارای کتابخانه‌ها و رصدخانه‌ها و مدارس و علما و فلاسفه نامدار بودند. استیلای مغول، تمام این مراکز علمی و فلسفی را با خاک یکسان کرد، و از آن همه کتاب و آثار فرهنگی جز معدودی باقی نگذاشت. هجوم هلاکو، دو کانون دیگر فرهنگ و دانش ایران و جهان اسلامی، یعنی بغداد و الموت را نیز دستخوش فنا و نیستی نمود.

در جریان این افول فرهنگی، ناحیه فارس در جنوب ایران، و سیند (در هندوستان) و مناطق روم و مصر و شام کمابیش چون یناهگاهی جهت اهل علم و فلاسفه و ادبا، در ممالک اسلامی باقی و برقرار ماند.

پس از حمله مغول و در همان سالهای انقلاب و ویرانی، عده‌ی از خداوندان علم و دانش به دست این جلادان جان سپردند، ولی اقلیتی از فضلا و دانشمندان فرار را بر قرار ترجیح دادند و از مقابل سیل بلا، به جنوب ایران یا به هندوستان و شهرهای آسیای صغیر پناه بردند و در آن مناطق، به کار نشر فرهنگ همت گماشتند. در دوران قدرت ایلخانان، تا حدی دست عوامل خشین مغولی که جز قتل و غارت، هدف و انگیزه‌ی نداشتند از کارها کوتاه شد، و اداره امور کشور، با اسلام آوردن ایلخانان ایران، به دست وزرا و محال ایران دوست سپرده شد و دست تحریک عناصر مفرض و خشین مغولی، از کارها کوتاه گردید و این تغییر و دگرگونی، تا حدی موجب فراغت و آسایش خاطر مردم گردید، مخصوصاً در دوره ایلخانی غازان خان و اولجایتو و ابوسعید، وضع عمومی مردم نسبت به دوره‌های قبل به مراتب بهتر بود. و زمامداران مغول با گذشت زمان و آشنا شدن با تمدن و فرهنگ ایرانی، خلق و خوی دیرین را رها کردند و تحت تعلیمات خیرخواهانه وزرا و عمال ایرانی

نظیر خواجه رشیدالدین فضل‌اله، حمداله مستوفی و خواجه نصیرالدین طوسی. و عده‌ی دیگر، به ترمیم خرابیها و نشر دانش، تمایل و رغبت نشان دادند. به نظر عباس اقبال آشتیانی: «دورهٔ دوپست ساله حکومت مغول و بازماندگان آنها با آنکه یکی از شومترین دوره‌های تاریخی است، باز چون دنبالهٔ قرون درخشان نهضت علمی و فلسفی دورهٔ عباسی است، در تاریخ علم و حکمت و ادبیات ایران، یکی از معتبرترین دوره‌هاست، و از بسیاری جهات مخصوصاً از لحاظ تعدد نمایندگان درجه اولی که در این دوره می‌زیستند و در آن ایام تیره و سرد مشعلدار علوم و ادبیات و نظم و نثر فارسی بوده‌اند ممتاز است و یک عده از بزرگترین شعر او نویسندگان و حکمای ایران مثل مولانا جلال‌الدین رومی و اَفْضَحُ الْمُتَكَلِّمِینِ سعدی و لسان‌الغیب حافظ شیرازی و عظاملك جوینی و خواجه رشیدالدین فضل‌الله وزیر، و حمداله مستوفی و علامه قُطْبُ‌الدین شیرازی و خواجه نصیرالدین طوسی و عبدالکریم شهرستانی معاصر با این دوره بوده‌اند.»^۱

صاحب‌نظران این دوران

زندگی و آثار
عبدالکریم شهرستانی

عبدالکریم شهرستانی یکی از دانشمندان بزرگ ایران است که به واسطهٔ تألیفات عدیده به ویژه تصنیف کتاب بی نظیر «المیل و النحل» در شرق و غرب شهرت و اعتبار شایان کسب کرده است. وی به سال ۴۷۹ هجری در ناحیهٔ «شهرستان» خوارزم از بلاد خراسان متولد شده است. مولد عبدالکریم شهرستانی تا قبل از نهب و غارت «تُرکانِ غَز» خالی از اهمیت و اعتبار نبود، ولی پس از آن، رو به ویرانی نهاد، چنانکه شصت و اند سال بعد که «باقوت ختمی» از برابر سپاه خونخوار مغول می‌گریخت، این منطقه را فاقد باغ و بوستان شمرده است.

روزگار کودکی و آغاز جوانی شهرستانی در «شهرستان» و گرگانج (جرجانیه) صرف تحصیل سواد و کسب علوم مقدماتی شده است.

نیشابور در نیمهٔ دوم قرن پنجم هجری یکی از بزرگترین مراکز علمی ممالک اسلامی محسوب می‌شد و وجود مدارس معروف و استادان مشهور آنجا در کلیهٔ رشته‌ها، برای

نیشابور اهمیت خاصی ایجاد کرده بود و از هر سو دانشجویان برای کسب دانش به مراکز فرهنگی خراسان به خصوص به «نظامیه نیشابور» روی می آوردند.

شهرستانی، یکی از صدها دانشجویی بوده است که به آرزوی تحصیل علم و کسب کمال به نیشابور آمده و چون ظاهراً پیرو عقیده شافعی و در اصول، متمایل به طریقه اشعری بوده است، از مراکز علمی و کتابخانه نیشابور استفاده شایان برده است.

به گفته خوارزمی، شهرستانی در نیشابور «علم فقه» را نزد «ابوالمظفر احمد خوانی از فقهای شافعیّه و ابونصر قنبری از علمای فقه و اصول فرا گرفت و اصول را در محضر ابوالقاسم انصاری آموخت و حدیث را نزد ابوالحسن مدائنی و غیر آنها تحصیل کرد.

چون سطح معلومات و دانش استادان بزرگ نظامیه بالا بود، فقط دانشجویان زبده و مستعد می توانستند از محضر آنان استفاده کنند و شهرستانی با معلومات وسیع و حافظه نیرومند و قوه بیان و زبان گیرا و کلام بلیغ و زسا و لطف سخن و وسعت نظر توأم با شجاعت اخلاقی و پختگی فکر و احاطه کامل بر ادب و لغت فارسی و عربی و تبحر در علوم معقول و منقول، در جمع طالبان علم، مقام ارجمندی احراز کرده است. تا آنجا که خوارزمی مؤرخ مشهور که با قلمی انتقادی و تعصب آمیز او را توصیف کرده می گوید: «اگر خبط در اعتقاد و میل به الحاد نداشتی، او «امام» یعنی حجة الاسلام» بودی.» اشتغال شهرستانی به علوم عقلی و فلسفی و طرفداری او از فلاسفه و عقاید ایشان سبب شد که علمای متبحر، او را مشغول به «ظلمات فلسفه» بدانند.^۱

ظاهراً هنگامی که شهرستانی در خوارزم اقامت داشت متهم به تمایل به فرقه تعلیمیّه یا «باطنیّه» یعنی اسماعیلیّه بود.

با بررسی مندرجات تفسیر «مفتاح الاسرار و مصباح الابرار» او که پایه تفسیر قرآن را بر تأویل گذاشته، و با توجه به سیاق عبارانش در بیان عقاید اسماعیلیّه در کتاب ملل و نحل و نیز با امعان نظر «در مجلس مکتوب» منعقد در خوارزم که به صراحت می گوید:

«بس قایمی بیاید تا مومن مُخلص از منافق مُرانی رباکار جدا باز کند و بهشتی از دوزخی جدا باز کند، امروز: ما کُنّا نعرف المؤمنین من المنافقین الا بحبّ علی و بغضه... شُوجِد از مشرک به لاله الا الله با دید آمد، مسلمان از کافر به محمد رسول الله ظاهر گشته، مومن از منافق بحبّ علی و بغضه، به بهشت و دوزخ رسیده است.»^۱ با این قراین و امارات در شیعه بودن او تردید نمی توان داشت، و اگر در صحت قول خوارزمی و دیگر ارباب سنیّه

۱. شرح حال و آثار شهرستانی، متکلم فرن نشتم، نگارش سید محمد رضا جلالی نائینی، تهران، ۱۳۳۳، ص ۵ تا ۷.

و تواریخ در مورد تمایل شهرستانی به اِلْحَادِ «اهل قلاع» تردید کنیم و او را اسماعیلی مذهب ندانیم هر چند اسماعیلیان از فِرَقِ شیعه‌اند - در اعتقاد راسخس به اهل بیت پیامبر، جای هیچگونه شکّی نیست پس از آنکه شهرستانی در غالب رشته‌ها به درجه اجتهاد رسید در شهر خوارزم اقامت گزید. در آن زمان دو چیز در درجه اول، باعث شهرت اهل علم محسوب می‌شد: یکی وَعَظ و دیگری مُنَاطِرَه.

بیشرفتی که از این دو راه، نصیب غزالی شده بود، هر نامجویی را به تعقیب این دو فن ترغیب می‌کرد و شهرستانی درین دو رشته، سرآمد اقران شد. صاحب تاریخ خوارزم به نقل یاقوت دربارهٔ شهرستانی می‌گوید: «در میان ما گفتگوها و مفاوضه‌ها بود و او «شهرستانی» در یاری و طرفداری از عقاید فیلسوفان مبالغه می‌کرد، چه او اهل تبعید و تقلید نبود و برای هر مطلب و موضوعی که مورد بحث و مطالعه قرار می‌گرفت برهان و دلیل منطقی مطالبه می‌کرد. در چند مجلس از مجالس وعظ او حاضر شدم و در آنها از خدا و پیامبر سخنی نمی‌گفت و به مسائل شرعی پاسخی نمی‌داد...»

تاریخ بازگشت او از بغداد به خراسان در حدود سنه ۵۱۴ هجری بوده است. وی در این آمد و رفتها، در غالب شهرهای سراسر راه، با بعضی از علما و افاضل و وعاظ و بزرگان معاصر، ملاقات و با آنها در مباحث فلسفی و علمی و کلامی مباحثه و مناظره می‌کرد و شاید مجالس وعظ و خطابه هم تشکیل داده است. هنگام بازگشت، شهرستانی با رجال دربار سلطان سنجر تماس پیدا کرد و با راهنمایی آنان بحضور سنجر معرفی شد. او در سال ۵۲۱ هجری یعنی سالی که کتاب «اللیل والنیل» را تألیف می‌کرد در دربار سنجر می‌زیست و مورد حمایت خاص نصیرالدین ملقب به «عین خراسان» بود، نصیرالدین که همواره جانب هنرمندان و عالمان و ادیبان را به وجه احسن رعایت می‌کرد و خود نقاد و جوهرشناس ادب و حکمت بود، صحبت شهرستانی را مفتهم شمرد. در معرفی او نزد سنجر و توصیف فضایل او چنانکه باید اقدام کرد.

شهرستانی در دورانی می‌زیست که آزادی افکار و آراء و عقاید که از قرن دوم تا اواخر قرن چهارم، در سرزمینهای اسلامی حکومت داشت، تقریباً از میان رفته بود، یا لاقلاً بسیار محدود شده بود. اشتغال به علوم عقلی، اشتغال به «تَلْکَمَاتِ فلسفه» تعبیر می‌شد، علم کلام که متکلمان در آن به اصطلاحات فلسفی تمسک می‌جستند، مذموم و طالبان آن دانش، تخطئه می‌شدند، حتی بعضی از محدثین و فقها، مُتکَلِّمَان را به «زندقه» منسوب می‌داشتند. علمای ظاهر، به استناد اینکه محمد شافعی و احمد بن حنبل و پیروان آنها، به «علم کلام» توجه نداشتند، متکلمان را پیرو «ابلیس» می‌شمردند. بنابراین توجه و عمل

شجاعانه شهرستانی در چنین عصری به مسائل کلامی و فلسفی و علم مقالات و فراهم آوردن تألیفاتی در این موضوعات، از نظر فقها و محدثین قشری که افکارشان در چهارچوب ظواهر شرع دور می‌زد مذبوم شناخته می‌شد. ابن جوزی در مورد فلاسفه متقدم و متأخر در کتاب *فقدالعلم و العلماء* که نام دیگر آن «تلبیس ابلیس» است چنین می‌نویسد: «ابلیس در فریفتن فیلسوفان ازین جهت تواناست که آنها به آراء و عقول خود قناعت کردند و به مقتضای گمان خود سخن گفتند بی آنکه به انبیاء توجهی کنند، مثلاً صانع را منکر شدند و اکثر آنان علت قدیم برای عالم اثبات کردند و به «قدم عالم» معتقد شدند و زمین را سیاره در میان فلک فرض کردند و گفتند هر کوکب را عوایلی بسان زمین است و یا بعضی به عدم وجود صانع معتقد شدند. و قومی پنداشتند که چون صانع، عالم را پیدا کرد و استوار ساخت و اجزایش در سراسر عالم پراکنده شد، چنانکه همه قوه و ذات او در عالم موجود و از جوهر لاهوت است. و گفتند که خداوند مجز بر نفس خود علم ندارد و برخی مثل ابن سینا و معتزله گفتند: خدا بر نفس خود و بر کلیات علم دارد، نه بر جزئیات. اینان بحث اجساد و بازگشت ارواح را به آندان و بهشت و دوزخ جسمانی را منکر شدند و تصور کردند که اینها امتله است که برای عوام الناس زده شده تا ثواب و عقاب روحانی را درک کنند و نیز اعتقاد پیدا کردند که نفس، پس از جسم، همیشه باقی است و نفوس کامله در لذت کامل و نفوس مُتَلَوْنَه در آلم شدید بسر خواهند بُرد. پس از آن ابلیس دسته‌ای از امت ما را فریب داد و آنان را در شمار فرقه فیلسوفان درآورد و به آنها چنین وانمود کرد که طریق صواب بیروی از فلاسفه است.» همو درباره فیلسوفان مسلمان می‌گوید: «ایشان از شعار دین کناره گرفتند، از اطاعت اسلام سر بیچیدند و محذرهود و نصارا، مقبولتر از عذر ایشان است - چه ایشان به ادیانی اعتقاد دارند که مُعْجَزَات دلالیت بر صحت آنها می‌کرد و همچنین کسانی که بدعت در دین آورده‌اند از ایشان معذورترند، زیرا این قوم مُتَبَدَعَه دعوت به نظر و تأمل در اوله می‌کنند، اما برای کفر فلاسفه، دلیلی جز علم ایشان به اینکه فلاسفه از جمله حکما بوده‌اند وجود ندارد و می‌بینی که فکر نکردند، پیامبران از جمله حکما و بلکه بزرگتر و بالاتر از آنان بوده‌اند. - اکثر این فلاسفه وجود صانع را اثبات می‌کنند و نیوات را منکر نیستند، لیکن در تحقیق این مسائل اهمال ورزیده‌اند... ما گروهی از فلاسفه امت خود را دیده‌ایم که نتیجه تفلسف در آنان حیرت و سرگردانی شده است، چنانکه نه به مقتضای فلسفه رفتار می‌کنند و نه به مقتضای اسلام بلکه در میان ایشان اشخاصی یافته می‌شوند که در ماه رمضان روزه می‌گیرند و نماز می‌خوانند و بعد شروع به اعتراض بر خالق و نیوات و انکار

رستاخیز اجساد می‌کنند.^۱

این جوژی درباره تحریم علم کلام می‌نویسد: «گروهی از مسلمانان را اهلین از تقلید گریزان کرد و خوض در علم کلام و نظر در سخنان فلاسفه را در نظر ایشان بیاراست تا به زعم خود، از زمره عوام بیرون بیایند. احوال متکلمان بر چند گونه است و کلام در اغلب آنان به شکوک، و در بعضی از آنان به الحاد منجر شده است.»^۲

ظاهراً شهرستانی نخستین حکیمی است که گفتار بوعلی را در ترجمه ملل و نحل به همت خواجه افضل‌الدین و نقل کرده است. «خواجه افضل‌الدین صدر ترکه اصفهانی» در سال ۸۲۳ هجری قمری به دستور «محمد شاه حاکم اصفهان» کتاب ملل و نحل را به فارسی ترجمه کرده و آن را: «تنقیح الادلة و الملل فی ترجمه کتاب الجبل و النخل» نامیده است ولی در این ترجمه، گفتار ابن سینا در منطق و الهیات و طبیعیات محذوف است و گویا «صدر ترکه» این قسمت را از آن جهت به فارسی نقل نکرده که نخواست است به نظرات او پاسخ زد بدهد.^۳

در سال ۱۳۲۱ هجری شمسی، که ترجمه خواجه افضل‌الدین به کوشش راقم این سطور «سید محمد رضا جلالی نائینی» به چاپ رسید قسمت محذوف تماماً به فارسی نقل و نقیصه ترجمه از این جهت مرتفع گردید.

کتاب ملل و نحل هرچند از حیث قطر، کتاب متوسطی است، اما از حیث انسجام کلام و نظم و ترتیب و نقل صحیح مطالب، کم نظیر می‌باشد، و اگرچه پیش از این تصنیف، درباره علم مقالات چند تالیف فراهم آمده است، ولی هیچیک اهمیت و اعتبار کتاب شهرستانی را ندارد. این کتاب بی‌همتا، در حقیقت دایرة المعارف مختصر ادیان و مذاهب و فرق است و مجموعه‌یی از عقاید و آرای فلسفی متعاقب به ماوراءالطبیعة شناخته شده تا عصر مؤلف می‌باشد.

این خصوصیات، و امتیازات کتاب شهرستانی، توجه و اعجاب بسیاری از دانشمندان شرق و غرب را به خود جلب کرده است، از جمله امام شکی در طبقات الشافعیه و «هاربروکر» در مقدمه ترجمه آلمانی، از محاسن و مزایای این کتاب مطالب جالبی نوشته‌اند.^۴

۱. نقدالعلوم و العلماء، تالیف ابن جوزی، صفحات ۲۵-۵۰، و تاریخ علوم عقلی دکتر صفا، صفحات ۱۴۱-۱۴۳.

۲. شرح حال و آثار شهرستانی، ص ۲۶ به بعد.

۳. همان کتاب، ص ۶۲ و ۶۳.